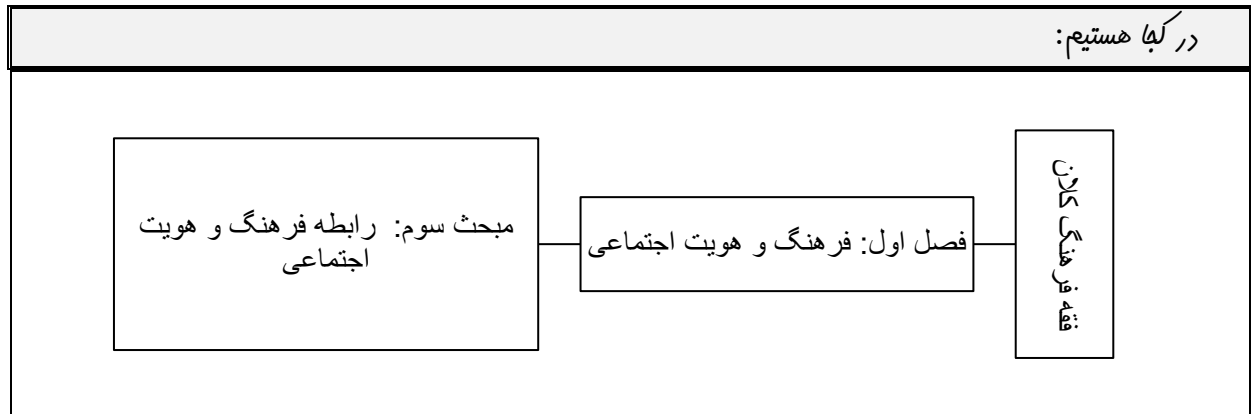


تقریر درس خارج فقه فرهنگ حضرت استاد آیت الله محسن اراکی دامت برکاته

جلسه ۱۱	تاریخ ۱۴۰۳/۰۹/۲۹	مقرر مرتضی اسدیان لایمی
---------	------------------	-------------------------

«أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ بسم الله الرحمن الرحيم، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»



درآمد بحث

بحث ما در فقه فرهنگ کلان به مبحث سوم از مباحث آن رسید. در آغاز، ترتیب بحث ما چنین بود که مباحث فقه فرهنگ کلان را در چند فصل تبیین خواهیم کرد. فصل اول درباره فرهنگ و هویت اجتماعی بود. در این فصل که به فرهنگ و هویت اجتماعی اختصاص داشت، سه مبحث مطرح کردیم که تاکنون دو مبحث اول و دوم را به پایان رسانده ایم. مبحث اول: حقیقت و روند پیدایش هویت اجتماعی بود که مورد بحث قرار گرفت. مبحث دوم: مبحث رهبری جامعه و هویت اجتماعی بود. در حال حاضر ما در مبحث سوم هستیم که رابطه فرهنگ و هویت اجتماعی است و این مبحث را ادامه خواهیم داد.

نقش حاکمیت سیاسی در شکل‌گیری جامعه و فرهنگ

در مباحث پیشین گفتیم که هر جامعه‌ای بدون وجود یک رهبری سیاسی یا یک حاکمیت سیاسی نمی‌تواند شکل بگیرد. جامعه باید از یک حاکمیت سیاسی برخوردار باشد. حاکمیت سیاسی همان مرکز جهت‌دهی به رفتارهای اجتماعی است. حاکمیت در واقع، رفتارهای اختیاری جامعه را جهت می‌دهد، قانونمند می‌کند و شکل می‌دهد. این کار حاکمیت، شامل شکل‌دهی رفتارهای اجتماعی و در حقیقت، شکل‌دهی رفتارهای فردی در درون جامعه است، یا به عبارتی، رفتارهای افراد در زمینه روابط اجتماعی. این روابط را حاکمیت شکل و نظم می‌بخشد. این نظم‌بخشی به رفتارهای ارادی، اراده‌ها را جهت می‌دهد. وقتی اراده‌های فردی جهت یافت، جهتشان همان جهتی خواهد بود که حاکمیت آن جهت را به اراده‌ها می‌بخشد و به همان شکل، جهت پیدا می‌کند.

اینکه گفته شده است: «الناس علی دین ملوکهم»^۱، یا در آیه کریمه: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِامَامِهِمْ»^۲، همین مطلب مورد نظر است.

حاکمیت و تعیین منظومه بایدها و نبایدهای اجتماعی

با توجه به آنچه گفته شد، فرهنگ هر جامعه عبارت است از منظومه‌ای از بایدها و نبایدهایی که توسط حاکمیت تعیین و رواج می‌یابد. بایدها و نبایدهایی که رفتارهای اجتماعی را جهت می‌دهند. اگر فرهنگ، منظومه‌ای از بایدها و نبایدهایی است که رفتارهای جامعه را شکل می‌دهد، این منظومه بایدها و نبایدها هم به طور عمده توسط حاکمیت تعیین می‌شود. حاکمیت این منظومه را در جامعه رواج می‌دهد. این به این معناست که فرهنگ هر جامعه‌ای را حاکمیت می‌سازد و این مسئله مهمی است.

اینکه برخی افراد ناآشنا به مسائل اجتماعی و دینی می‌گویند سیاست ربطی به فرهنگ ندارد یا حاکمیت نقشی در شکل‌دهی فرهنگ ندارد یا فرهنگ جامعه را خود جامعه باید تعیین کند، نه حاکمیت، اشتباه است. جامعه چیزی جز مجموعه‌ای از افراد تحت فرمان حاکمیت نیست. رفتارهای جامعه و جهت‌دهی به آنها توسط حاکمیت شکل می‌گیرد و بایدها و نبایدها از سوی حاکمیت رواج می‌یابد.

رابطه فرهنگ و هویت اجتماعی از منظر حاکمیت

هویت اجتماعی جامعه را حاکمیت شکل می‌دهد؛ لذا رابطه فرهنگ و هویت اجتماعی از همین جا شکل می‌گیرد. هویت اجتماعی بر اساس بایدها و نبایدهایی که حاکمیت در جامعه ترویج می‌کند، شکل می‌گیرد. لذا حاکمیت و رهبران تأثیرگذار در دستگاه حاکمیت، نمادهای شخصیت‌های فردی هر جامعه هستند. این مطلب چه در جوامع الهی و چه غیرالهی حاکم است. به طور مثال، در جامعه‌ای مثل آمریکا، خواه ناخواه اگر کسی بخواهد شخصیت‌های جامعه آمریکایی

۱. دلائل الصدق لنهج الحق؛ ج ۲، ص ۳۳.

۲. سوره اسراء: ۷۱.

را تحلیل کند، متأثر از رهبران و شخصیت‌های تأثیرگذار در دستگاه حاکمیت است. البته دقت کنید که شخصیت و هویت اجتماعی را مد نظر داریم و لو اینکه تک‌فردهایی وجود داشته باشند که از این قاعده مستثنی باشند؛ پس منظور همان شخصیت اجتماعی مورد نظر است که یجتمع علیها عامه جامعه. پس نماد شخصیت اجتماعی همان حاکمیت و شخصیت‌های تأثیرگذاری هستند که در نظام حاکمیتی جامعه حضور دارند. این حرف درست است که گفته شود مثلاً ترامپ و بایدن نمادی از جامعه آنجا هستند. مردم نمی‌توانند بگویند که ما کاری با حاکمیت نداریم، ما یک طرف و آنها یک طرف، خیر؛ چون یک اثر جبری بر جامعه حاکم می‌شود. پس مردم به‌سادگی نمی‌توانند از تأثیر حاکمیت بر شخصیت اجتماعی خود چشم‌پوشی کنند.

قوانین جبری جامعه و اختیار فرد

ما در گذشته گفته‌ایم که قوانین حاکم بر جامعه، قوانین جبری هستند؛ ولی تبعیت فرد از این قوانین جبری، اختیاری است. این را خوب دقت کنید. یعنی ما به جبر اجتماعی که آگوست کنت و افرادی از این قبیل یا خود کارل مارکس قائل‌اند، قائل نیستیم؛ چراکه جبر اجتماعی به این معنی است که افراد، اراده‌ای نداشته باشند. خیر، فرد اراده دارد و می‌تواند تصمیم بگیرد که به این جبر اجتماعی پیوندد یا نپیوندد. به عنوان مثال، اگر کسی خودش را از یک ساختمان ۲۰ طبقه به پایین بیندازد، اگر اراده کرد که خودش را پرت کند، دیگر اختیار دست خودش نیست. قانون جبری حاکم بر طبیعت او را به سمت پایین می‌کشد و ممکن است بمیرد؛ اما اصل اینکه خودش را تسلیم این قانون کند، تحت اختیار خودش است. قوانین اجتماعی هم این‌گونه است، به هر حال قانون است. اگر فردی تسلیم قوانین اجتماعی شد؛ یعنی تسلیم قوانین حاکم بر جامعه شد، خواه ناخواه محکوم به همان قوانین خواهد شد.

تفسیر آیات سوره نساء و تبیین نفاق و تقیه

ما در تفسیر دو آیه‌ای که برخی مفسرین در تفسیر آن متحیر مانده‌اند (این دو آیه از سوره نساء است) می‌گوییم: ﴿وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمُ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾^۱؛ این آیه می‌فرماید که اگر اتفاق خوبی افتاد می‌گویند این از جانب خداست و اگر اتفاق بدی افتاد می‌گویند این از جانب توست، که خدا می‌فرماید بگو هر دو از آن خداست. و بعد از آن در آیه بعدی می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ﴾^۲. بعضی افراد می‌گویند که این دو آیه با هم تناقض دارد. آیه اول می‌فرماید چه حسنه باشد و چه سیئه، هر دو از خداست: ﴿قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ و در آیه دوم می‌فرماید که اگر حسنه باشد از خداست و اگر سیئه باشد از خود توست. این دو چگونه جمع می‌شود؟ ما گفتیم که ظاهر این‌گونه است که این آیه اول به‌طور کلی اشاره به حسنه و سیئه اجتماعی دارد. حوادث و روند اجتماعی هر وقت سیئه یا حسنه‌ای پیش بیاید، طبق قوانین الهی هر دو، من عند الله است. این یک قانون جبری است؛ اما آن چیزهایی که مربوط به رفتارهای فردی است سرنوشت فرد را خود فرد معین می‌کند:

۱. سوره نساء: ۷۸.

۲. همان: ۷۹.

«مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» بله این گونه است. از طرف دیگر، «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ»؛ چون خدای متعال غیر از حسنه و خوبی چیزی برای بنده اش نمی خواهد. آن جایی که راه هدایت پیدا می کنی و نتیجه خوبی می گیری معلوم می شود که به قانون خدا عمل کردی: «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» و در جایی که گرفتار سیئه و مصیبت شوی معلوم می شود که به قانون خدا عمل نکردی: «فَمِنْ نَفْسِكَ». رفتار فرد این طوری است. رفتار فرد این است که فرد اختیار دارد، می تواند خود را تسلیم قوانین حاکم بکند یا تسلیم نکند. لذا گفتیم نفاق و تقیه از همین جا برمی آید که اینها ضد هم هستند. نفاق چیست؟ نفاق این است که جامعه، صالح باشد و قانون حاکم بر جامعه، قوانین صالحی باشند؛ اما این فرد خود را تسلیم قوانین صالح جامعه نکند. در درون، در رفتار فردی، پیش خودش، بر فساد و انحراف خودش اصرار بورزد؛ ولی تظاهر کند به هماهنگی با جامعه صالحه. حالا عکس این موضوع، اگر یک جامعه، فاسد باشد و هویت اجتماعی فاسدی بر جامعه حاکم باشد؛ اما کسی بخواهد در این جامعه فاسد خوب زندگی کند و خود را تسلیم قوانین حاکم بر جامعه نکند، اینجا به تقیه عمل می کند؛ یعنی در ظاهر در رفتارهای اجتماعی هماهنگ می شود با جامعه؛ اما شخصیت خودش را از جامعه جدا می کند و در درون خودش تسلیم قوانین حاکم بر جامعه و تسلیم وضعیت حاکم بر جامعه نمی شود؛ این تقیه است و یک ارزش است؛ ولی نفاق یک ضد ارزش است؛ کاملاً متناقض اند و اینکه بعضی خیال می کنند که تقیه یک نوع نفاق است، غلط است.

فرهنگ، سازنده هویت جامعه و منعکس کننده هویت حاکمیت

بنابراین، فرهنگ است که هویت جامعه را می سازد؛ چون هویت جامعه همان شخصیتی است که در نتیجه گزینش باید ها و نبایدها شکل می گیرد. گفتیم استاد شهید مرتضی مطهری رحمته الله در تفسیر این آیه - هر چند قبلاً هم گفته ایم؛ اما چون مهم است گاهی تکرار می کنیم: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» * أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا^۱ می فرماید این «کتاب» که مکتوب است، همان شخصیت آدمی است. شخصیت آدمی چگونه شکل می گیرد؟ این گونه شکل می گیرد که «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»؛ یعنی هر انسانی هر رفتار ارادی و اختیاری که انجام می دهد، که با گزینش و سنجش خودش انجام می دهد، این رفتار ارادی که انجام می گیرد، دارد یک خشتی از ساختمان شخصیت خودش را شکل می دهد. آن وقت یک ساختمان به تدریج به وجود می آید که خشت های این ساختمان چیست؟ همان طائری هستند که «أَلْزَمْنَاهُ فِي عُنُقِهِ». طائر یعنی عملی که از او سر می زند، این را ما به گردن او می آویزیم. عملی که انسان انجام می دهد، از او جدا نمی شود که نابود بشود؛ بلکه به گردنش آویخته می شود. آن وقت شخصیتش را می سازد. «وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا»، روز قیامت همین کتاب را - چیزی که با دست خودش خودش ساخته - خارج می کنیم.

لذا، گفتیم که این شخصیت درونی فرد را خودش می سازد. شخصیت برونی اش که همین اندام، قیافه و شکل ظاهرش باشد، این اختیاری نیست؛ این را به او می دهند؛ ولی آنچه که خودش می سازد، آن شخصیت درونی خودش است که با افعال ارادی و با گزینش های اختیاری خودش انجام می دهد. این شخص، شخصیت خودش را می سازد. این شخصیتی که می سازد بر اساس گزینش ها و رفتارهای ارادی اش است. رفتار ارادیش هم که از فرهنگ جامعه شکل می گیرد، فرهنگ جامعه

او را به سمت گزینش رفتارهای ارادی هدایت می‌کند. این فرهنگ جامعه را حاکمیت می‌سازد و لذا هویت اجتماعی از یک سو منعکس‌کننده فرهنگ اجتماعی است و فرهنگ اجتماعی هم منعکس‌کننده هویت حاکمیت است. هویت حاکمیت هر چه باشد، فرهنگ از آن اثر می‌پذیرد.

دو دولت: دولت آدم و دولت ابلیس

این یک قانون است، این قانون محکمی است و تجربه اجتماعی هم این قانون را تأیید می‌کند. در روایات ما یک مطلبی وجود دارد که خیلی مطلب دقیقی است، جالب است و بسیار جالب. این مضمون در اصول کافی آمده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الدِّينَ دَوْلَتَيْنِ دَوْلَةَ آدَمَ وَهِيَ دَوْلَةُ اللَّهِ وَدَوْلَةُ إِبْلِيسَ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُعَبِّدَ عِلَاقِيَّةً كَانَتْ دَوْلَةُ آدَمَ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُعَبِّدَ فِي السِّرِّ كَانَتْ دَوْلَةُ إِبْلِيسَ وَالْمُذِيعُ لِمَا أَرَادَ اللَّهُ سَرَّهُ مَارِقٌ مِنَ الدِّينِ»^۱؛

از اولی که جامعه بشری آفریده شده تا آخر، ما دو دولت بیشتر نداریم: یک دولت، دولت ابلیس است و یک دولت خداست. دولت ابلیس، آن دولتی است که بر اساس فرمان هوای نفس شکل می‌گیرد؛ چون هوای نفس اصولاً ابزار دست شیطان است. هوای نفس کنترلش دست شیطان است.

دولت، یا:

دولت ابلیس است که این هوای نفس، این هویت بر اساس هوای نفس شکل می‌گیرد و لذا این هویت می‌شود هویت ابلیسی، هویت شیطانی، چه بخواهی، چه نخواهی.

یا فرمان، دست خداست و دولت، دولت خدا است.

دولت آدم یعنی دولت خداست؛ مراد از آدم، خلیفه الله است. پس یا دولت، دولت خلیفه الهی است که فرمانش دست خداست. آنجا که فرمان دست خدا باشد، آن هویتی که ساخته می‌شود، هویت الهی است. لذا، ما دو نوع هویت در کره زمین داریم و دو نوع جامعه. البته ممکن است یک جامعه‌ای هر دو هویت را داشته باشد؛ منتها یک هویت غالب می‌شود و یک هویت مغلوب می‌شود؛ ولی به هر حال، اساس هویت یک جامعه را فرهنگ جامعه تشکیل می‌دهد. فرهنگ جامعه هم در ساخت حاکمیت هر جامعه‌ای است و این حاکمیت، اگر حاکمیت الهی بود، این هویت، هویت الهی می‌شود؛ اگر حاکمیت، حاکمیت شیطانی بود، این هویت می‌شود هویت شیطانی. اینکه می‌فرماید: «أَفْتَنَّاخُذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»^۲، شیطان و ذریه شیطان، یعنی شخصیت‌های تولید شده به وسیله شیطان، همان حاکمان شیطانی‌اند که وقتی حاکم بر یک جامعه‌ای می‌شوند و جامعه، حاکمیت آنها را می‌پذیرد، یعنی ولایت آنها را می‌پذیرد، این همان مطلبی است که می‌فرماید: «أَفْتَنَّاخُذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي».

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. الکافی؛ کتاب الإیمان و الکفر، باب الإذاعة، ح ۱۱.

۲. سوره کهف: ۵۰.